

فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۴، شماره ۵۲، تابستان ۱۴۰۱، صص ۲۴۰-۲۶۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۲۷

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2022.690633](https://doi.org/10.30495/dk.2022.690633)

نقش جغرافیای انسانی قزوین در مناسبات ایران و شبه قاره هند (متون ادبی - تاریخی فارسی)

دکتر نصراله پورمحمدی املشی^۱، دکتر مریم غفوریان^۲

چکیده

قزوین شهری رجال‌پرور در طول تاریخ بعد از اسلام بوده است. تا زمان تیموریان و ایلخانان، این شهر و مناطق تابعه آن گریزگاه فراریان سیاسی و متهمان مذهبی بود. موقعیت جغرافیایی شهر سبب گردید از همان ابتدای حاکمیت صفویان، مورد توجه شاه اسماعیل و شاه تهماسب قرار گیرد. شاه تهماسب بنا به دلایل مختلف آن را به پایتختی برگزید. باتوجه به اینکه ابعاد فرهنگی - اقتصادی هر شهری تابع مرکزیت سیاسی آن است، بنابراین تمرکز حکومت و قدرت سیاسی در قزوین بر شرایط این شهر بسیار تأثیرگذار بود. بعد از انتقال پایتخت به اصفهان، قابلیت اقتصادی شهر رو به تنزل نهاد اما همچنان نقش سیاسی و فرهنگی خود را حفظ نمود. این در حالی است که به خاطر وجود علمای مذهبی، شاعران و نویسندگان و رجال صاحب‌منصب قزوین، نقش کلیدی در روابط فرهنگی - سیاسی و اقتصاد با خارج بخصوص شبه‌قاره ایفا می‌کرد و هم‌رجالی را از شهرهای دیگر جذب می‌نمود. در عین حال عواملی چون رسمی شدن مذهب تشیع، فشار مذهبی (تعصب) و قدرت سیاسی این خطه، مهم‌ترین دلایل و بسترساز روابط فرهنگی - سیاسی ایران و دولت‌های خارجی بخصوص شبه‌قاره در این عصر بوده است. همچنین به دلیل روح تسامح مذهبی حاکم بر دربار هند نسبت به مهاجرین، هریک از آنها نیز حلقه‌های فکری و فرهنگی بین ایران و سرزمین هند شدند. از سوی دیگر روابط و تعاملات تنگاتنگ سرزمین‌های ایران و هند در طول تاریخ، خود شاهد دیگری بر این مدعا است؛ به‌خصوص اینکه زبان و ادبیات فارسی در زمان تیموریان و مغولان ایران و هند از چنان حرکت و اقتداری برخوردار گردید که کلیه گزارش‌ها و مکاتبات حکومتی هند می‌بایست در کنار زبان بومی هند به فارسی نوشته می‌شد و شاعران هندی عهد تیموری در هندوستان غالباً دو‌زبانه بودند. همین امر سبب تشویق بومیان شبه‌قاره به فراگیری زبان فارسی گردید و به گواهی شواهد تاریخی، لغات فارسی در اغلب این نقاط، هماهنگ و هم‌رنگ واژه‌های بومی هندی شدند. روش پژوهش در این مقاله توصیفی - تحلیلی (کتابخانه‌ای) می‌باشد.

واژگان کلیدی: ایران، شبه‌قاره، جغرافیای قزوین، روابط فرهنگی - تاریخی، متون ادبی - تاریخی

فارسی.

^۱ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.

Poor_amlashi@yahoo.com

^۲ پژوهشگر پسادکتری، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. (نویسنده مسؤل)

ghaforyanm@yahoo.com



مقدمه

ایران و شبه‌قاره از دیرباز تاکنون روابط و مناسبات بسیاری در همه ابعاد با یکدیگر داشتند. روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گسترده با آن‌ها و همچنین رفاه اجتماعی و پویایی فرهنگی ایران با شعائر شیعی در آن دوره آنچنان ملموس و عینی است که هر شیفته تاریخ و ادبیات را به خود مجذوب می‌کند. از سوی دیگر بخش قابل توجهی از واژگان هندی (سانسکریت) و زبان میانجی اردو با زبان فارسی، مشترک و هم‌ریشه هستند. وجود بسامد بسیار واژگان فارسی در این زبان‌ها و همچنین استعمال اصطلاحات علمی و ادبی در زبان اردو و تا حدی هندی دلیلی آشکار بر این سخن است.

قزوین از جمله شهرهای مهم و تاریخی است که اهمیت و رونق آن در طول تاریخ ایران، کمابیش حفظ گردیده است. با این حال در دوره صفویه و تیموریان هند، به سبب آنکه به مدت نیم قرن (۹۵۵ - ۱۰۰۶ ق) مرکز حکومت ایران شد، بر اعتبار و آبادانی قزوین به صورت چشمگیر افزوده گردید. مطابق معمول به دنبال انتخاب یک شهر به عنوان پایتخت یک کشور، نقش مردمان این شهر در اداره حکومت آن کشور افزایش می‌یابد. این امر درباره شهر قزوین هم صادق است.

بدیهی است که همپای افزایش نقش و تأثیرگذاری مردم قزوین در اداره بخشی از امور سیاسی، اداری و مالی حکومت وقت، میزان آسیب‌پذیری قزوینی‌ها از فراز و فرودهای سیاسی این حکومت نیز بیشتر گردید و در واقع این موضوع شاید یکی از دلایل مهاجرت قزوینی‌ها به شبه‌قاره در زمان (مغولان و تیموریان هند) به‌خصوص از سلطنت شاه تهماسب تا پایان صفوی بود. البته طبق شواهد تاریخی چون به دلایل سیاسی بخش قابل توجهی از مهاجرین را نظامی‌ها تشکیل می‌دادند، به دلایل نظامی و امنیتی و غیره ذلک، این افراد در مکالمات خود به‌خصوص در نواحی سند (پاکستان امروزی) از واژگان فارسی، هندی (بومی)، عربی و درصد کمی از برخی گویش‌های دیگر استفاده می‌کردند. بنابراین سبک زبانی که اردوزبانان امروز از آن به نام «ریخته» یاد می‌کنند، ایجاد شد و سال‌ها بعد رواج زبان اردو به عنوان یکی از پربسامدترین زبان‌های دنیا بعد از انگلیسی و عربی و ... که چند میلیاردنفر در حال حاضر به آن تکلم می‌کنند، مشاهده می‌کنیم. قابل یادآوری است که به دلیل مرکزیت سیاسی قزوین، بسیاری از شهرهای متعدد ایران به قزوین می‌آمدند و از این شهر به شبه‌قاره با مقاصد متفاوت مهاجرت

می‌کردند. همچنین متقابلاً به دلایل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی عدّه‌ای از صاحب‌منصبان هند نیز به ایران آمدند. گروهی نیز با اتکا به تخصص و تجربه در امور اداری، نظامی، علمی و ادبی و مناصب حکومتی و با هدف کنار ماندن از پیامدهای تعصبات مذهبی در ایران و حتی به واسطه محروم ماندن از عنایات پادشاهان صفوی، زادگاهشان را ترک کردند. البته در دوره کوتاهی (سلطنت شاه تهماسب) حرکت ادبی ایران در قالب زبان فارسی ادامه یافت که عدّه زیادی از آن‌ها اهل قزوین بودند و برخی از شهرهای دیگر در این دیار رحل اقامت افکندند و به دلایل متعدد، مناسبات فرهنگی - ادبی ایران و هند در این دوره شدت گرفت. در نتیجه شهر قزوین به عنوان مبدا و نقطه شروع برای تبلیغ و گسترش زبان فارسی از ایران به شبه قاره و دنیای خارج در آن برهه‌ای زمانی تبدیل شد.

بنابراین مناسبات سیاسی - فرهنگی (دوره صفویان ایران و تیموریان هند) به واسطه مهاجرت‌ها در دو بخش قابل بررسی است: ۱. علل مهاجرت از شبه قاره هند به قزوین. ۲. دلایل مهاجرت از قزوین به شبه قاره هند.

پیشینه تحقیق

در میان منابع تاریخی موجود؛ مانند کتاب احسن‌التواریخ و نوشته‌های روملو می‌توان اطلاعات جالب توجهی از اوضاع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قزوین در این عصر به دست آورد. کتاب‌های منتخب‌التواریخ، تاریخ فرشته، الفهرست ابن ندیم، تاریخ سلطانی، تاریخ ایلچی و تاریخ جهان‌آرای عباسی، تذکره‌ی تحفه‌ی سامی، تذکره شاه تهماسب، ریاض‌الشعراء، روز روشن، مجالس‌النفائس، تذکره‌الملوک، تکلمه‌الاجبار، جواهرالاجبار، خلاصه‌التواریخ، خلاصه‌السییر، خلد برین، روضه‌الصفویه و ... نیز می‌تواند اطلاعات بسیار خوبی را در این حوزه در اختیار ما قرار دهد. همچنین سفرنامه‌ها که تعدادشان کم نیست، منابع بسیار مفیدی درباره روابط ایران و سایر کشورها؛ از جمله شبه‌قاره‌ی هند هستند. اما در ارتباط و نزدیک با بحث رجال و جغرافیا، عوامل پیوند تعامل فرهنگی - ادبی و تاریخی پژوهشی یافت نشد.

در دوره تیموری، سرپرستی شاعران، ادیبان و دانشمندان اوج تازه‌ای گرفت و شعر و ادب فارسی در این منطقه چنان رونق و شکوفایی یافت که عصر آنان در هند، دوره طلایی و فصل بهار ادبیات فارسی معروف شد و مهاجرت به شبه قاره برای ارباب فضل و کمال ایرانی به صورت رؤیایی درآمد. چنانچه به قول ملک‌الشعرا محمدتقی بهار «از شاعر گرفته تا واعظ و

نویسنده و یکه سوار و هر هنرمندی که توانست از ایران بگریزد ... به سوی هند روانه شد ... بنابراین دهلی دربار بزرگتری شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید.» این وضعیت تنها منحصر به دهلی نشد بلکه در استان‌های مختلف این مملکت وسیع و حتی در امیرنشین‌های محلی چون بنگال، دکن، گجرات و سند نیز مشاهده می‌شد. چنان که مناطقی کوچک مانند جونیور، به «شیراز هند» مشهور بودند.

در این مقاله علل این مناسبات و روابط دو کشور بخصوص پیرامون شهر قزوین را هم تحلیل می‌کنیم. طبق تحقیقات و مطالعاتی که بر روی کتب ادبی و تاریخی انجام گرفت، حدود ۱۵۰ شاعر قزوینی با مقاصد تجاری، سیاحتی، معیشتی و اقتصادی، سیاسی، مذهبی و ... به شبه قاره مهاجرت کردند. عده‌ای پس از مدتی به قزوین برگشتند و برخی نیز تا آخر عمر آنجا ماندند. از هند هم رجال زیادی به دلایل سیاسی، پناهندگی و موقعیت حمایتی و جغرافیایی قزوین بخصوص در دوره شاه تهماسب به این شهر آمدند که نشان می‌دهد البته این مناسبات دو سویه بوده است. در همه این مناسبات البته زبان، نقش اساسی و کلیدی داشته است. همانطور که از مطالعه و مشاهده نسخ خطی مشترک ایران و هند و ایران پاکستان برمی‌آید، مشاهده می‌کنیم که تعداد قابل توجهی از آثار هند و سند به خصوص در دوره زمانی مورد مطالعه به زبان فارسی است. در مطالعات زبانی و تطبیقی هرچه بیشتر غور و بررسی می‌کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم که چه آثار فارسی شبه قاره و چه آثار اردو یا کاملاً متأثر از زبان و فرهنگ ایرانی هستند یا رگه‌هایی از این تأثیرپذیری فکری، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و ... که همگی نتیجه روابط، اختلاط و امتزاج این دو ملت است، به وضوح دیده می‌شود. در دوره تیموریان هم این مهاجرت و مناسبات همچنان ادامه داشت و سالیان دراز به طول انجامید تا اینکه آزادگی و سماحت طبع و بلندنظری تیموریان هند با جلوس اورنگ زیب ریاکار و قدرت طلب پایان گرفت و به علت کنار گذاشته شدن هندوان از دستگاه حکومت گورکانیان، کارها کاستی و سستی گرفت و هندوان با گورکانیان روبه‌رو گشتند. افغانان نیز بر ایران تسلط یافتند و پس از فتح نادرشاه نیز مهاجرت پایان پذیرفت. ولی هند همیشه مورد احترام ایرانیان بوده و پس از این همه وقایع تلخ و ناگوار، باز هم ایرانیان هند را ترک نگفتند.

روش تحقیق

روش تحقیق توصیفی - تحلیلی (کتابخانه‌ای) است و از تمامی کتب تذکره دوره و منابع تاریخی

مربوط به روابط فرهنگی - تاریخی ایران و هند برای انواع مهاجرت به دو سرزمین استفاده کرده‌ام. تمامی علل و عوامل مهاجرت و انواع آن را در عصر تیموریان هند و صفویان ایران کاویده‌ایم و در نهایت به نتایج زیر رسیدیم.

مبانی تحقیق

پژوهشگران مکتب ادبیات تطبیقی معتقدند: «مطابقه و تطبیق باید در میان دو ملت با دو زبان متفاوت که دارای روابط تاریخی هستند، صورت گیرد و اگر این ارتباط تاریخی میان دو ادبیات یا تاریخ وجود نداشته باشد، بررسی تطبیقی به شمار نمی‌آید. در حقیقت هدف مکتب فرانسه از بررسی ادبیات تطبیقی کشف حوزه‌های تأثیر و تأثر ادبی است» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۹). «این مکتب روش‌هایی را پروراند است که از حد گردآوری اطلاعات در باب نقدها و بررسی‌ها، ترجمه‌ها و تأثیرات فراتر می‌رود و با موشکافی دقیق، تصویر یا مفهومی را که از نویسنده‌ای خاص در زمانی معین بدست آمده است، مطالعه می‌کند» (ولک، ۱۳۷۳: ۴۳) این علم عبارتست از: «پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف، یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب و تاریخ در گذشته و حال و به طور کلی نشان دادن نقشی که پیوندهای تاریخی در آن تأثیر و تأثر داشته است؛ چه از جنبه‌های اصول فنی در انواع مکاتب ادبی و چه از دیدگاه جریان‌های فکری» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۲).

در سرزمین هند برخورد دو فرهنگ متفاوت و مختلف ایران و هند باعث شکل‌گیری مکتب جدیدی شد و این فرایند در تمام فرضیه‌ها و مکاتب تأثیرگذار بود. البته در این میان نقش تأثیر ایران به مراتب خیلی بیشتر و ماندگارتر بود. «روابط میان ایران و هند سابقه بسیار طولانی دارد؛ اما این روند مخصوصاً از لحاظ فرهنگی در دوره اسلامی در سطح وسیع‌تری نسبت به دوره‌های قبل ادامه یافت. این امر خصوصاً در زمان پادشاهی گورکانیان گسترش بیشتری پیدا کرد. البته بدین جهت بود که در زمان پادشاهی تیمور، ترکان جغتایی بر ایرانیان از لحاظ فرهنگی و زبانی برتری بیشتری داشتند» (آژند، ج ۸، ۱۳۸۳: ۸۲۵ - ۸۲۶). جواهر لعل نهرو در این باره می‌نویسد: «در میان مردمان و نژادهای بسیار که با زندگی و فرهنگ هند تماس پیدا کرده‌اند و در آن نفوذ داشته‌اند، قدیمی‌ترین و مداوم‌ترین آن‌ها ایرانی بوده‌اند. در واقع روابط میان آن‌ها حتی پیش از آغاز تمدن هند و آریایی بوده است؛ زیرا قبایل هند و آریایی و ایرانیان باستان، هر دو جدا از یک اصل و نسب مشترک جدا شده‌اند و راه‌های جداگانه‌ای را در پیش

گرفتند» (نهر، ۱۳۸۰: ۲۷۴).

بحث

با نگاهی گذرا و اجمالی می‌توان گفت حدود ۱۰۳۰ سال از ورود مسلمانان به شبه قاره هند می‌گذرد که نخستین دوره فتوحات به زمان سلطان محمود غزنوی برمی‌گردد. زبان فارسی مخصوصاً از دوره ورود اسلام به شبه قاره و و سلطنت غزنویان در این منطقه رواج یافت که البته فارسی پیش از این دوره به پاکستان غربی رسیده بود و حتی مردم مولتان به این زبان تکلم می‌کردند (ر.ک: ابن صاعد اندلسی، طبقات الاسلام). اما مهم‌ترین دوره را زمان بابرین در بر می‌گیرد. در سراسر این برهه اندیشه عمومی جامعه بالیده شد و ادب فارسی عنصر غالب و برانگیزنده زندگی فرهنگی به شمار می‌رفت. پادشاهان بابرین ادب فارسی را پشتیبانی می‌کردند و بسیاری از سخنوران ایران به شبه‌قاره هند کوچیدند. روابط ایران و شبه‌قاره به روزگاران کهن و هنگامی که هند و ایرانیان از هم جدا شدند، بازمی‌گردد و حتی از دره سند (پاکستان) در اوستا به نام هپته هندو (hapta handa) یاد شده است (ر.ک: ونیدیا، ۱-۱۸). و نیز ترجمه Ewwest در: The Sacred Books Of The East, Ed. By FMAX Muller, oxford.

اما در دوره تیموری سرپرستی شاعران، ادیبان و دانشمندان اوج تازه‌ای به خود گرفت و شعر و ادب فارسی در این منطقه چنان رونق و شکوفایی یافت که عصر آنان در هند به دوره طلایی و فصل بهار ادبیات فارسی معروف شد و مهاجرت به شبه قاره برای ارباب فضل و کمال ایرانی به صورت رؤیایی درآمد. چنانچه به قول ملک‌الشعرا محمدتقی بهار «از شاعر گرفته تا واعظ و نویسنده و یکه‌سوار و هر هنرمندی که توانست از ایران بگریزد ... به سوی هند روانه شد ... بنا بر این دهلی دربار بزرگتری شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید» این وضعیت تنها منحصر به دهلی نشد بلکه در استان‌های مختلف این مملکت وسیع و حتی در امیرنشین‌های محلی چون بنگال، دکن، گجرات و سند نیز مشاهده می‌شد. چنان که مناطقی کوچک مانند جونپور، به «شیراز هند» مشهور بودند. اما به محض این که پای استعمار غرب به این منطقه باز شد، گویی این منشور بزرگ به یکباره در هم پیچید.

در این مقاله علل این مناسبات و روابط دو کشور بخصوص پیرامون شهر قزوین را تحلیل می‌کنیم. طبق تحقیقاتی و مطالعاتی که بر روی کتب ادبی و تاریخی انجام گرفت، حدود ۱۵۰ شاعر قزوینی با مقاصد تجاری، سیاحتی، معیشتی و اقتصادی، سیاسی، مذهبی و ... به شبه قاره

مهاجرت کردند. عده‌ای پس از مدتی به قزوین برگشتند و برخی نیز تا آخر عمر آنجا ماندند. از هند هم رجال زیادی به دلایل سیاسی، پناهندگی و موقعیت حمایتی و جغرافیایی قزوین بخصوص در دوره شاه تهماسب به این شهر آمدند که نشان می‌دهد البته این مناسبات دو سویه بوده است. در همه این مناسبات البته زبان نقش اساسی و کلیدی داشته است. همانطور که از مطالعه و مشاهده نسخ خطی مشترک ایران و هند و ایران پاکستان برمی‌آید، مشاهده می‌کنیم که تعداد قابل توجهی از آثار هند و سند به خصوص در دوره زمانی مورد مطالعه به زبان فارسی است. در مطالعات زبانی و تطبیقی هرچه بیشتر غور و بررسی می‌کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم که چه آثار فارسی شبه قاره و چه آثار اردو یا کاملاً متأثر از زبان و فرهنگ ایرانی هستند یا رگه‌هایی از این تأثیرپذیری فکری، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و ... که همگی نتیجه روابط، اختلاط و امتزاج این دو ملت است به وضوح دیده می‌شود. در دوره تیموریان هم این مهاجرت و مناسبات همچنان ادامه داشت و سالیان دراز به طول انجامید تا اینکه آزادگی و سماحت طبع و بلندنظری تیموریان هند با جلوس اورنگ‌زیب ریاکار و قدرت‌طلب پایان گرفت و به علت کنار گذاشته شدن هندوان از دستگاه حکومت گورکانیان، کارها کاستی و سستی گرفت و هندوان با گورکانیان روبه‌رو گشتند. افغانان نیز بر ایران تسلط یافتند و پس از فتح نادرشاه نیز مهاجرت پایان پذیرفت. ولی هند همیشه مورد احترام ایرانیان بوده و پس از این همه وقایع تلخ و ناگوار، باز هم ایرانیان هند را ترک نگفتند.

نوع مناسبات، تعامل و مهاجرت از شبه‌قاره هند به ایران

دلایل سیاسی

در سیاست خارجی، مهم‌ترین واقعه‌ای که در دوره صفوی روی داد، پناهنده شدن همایون، پادشاه مغولی هند، به دربار صفوی بود. این پادشاه که در برابر طغیان شیرخان افغان و برادرانش تاج و تخت سلطنت را از دست داده بود، متوسل به فرمانروای صفوی شد تا شاید بتواند با جلب حمایت نظامی وی، بار دیگر حکومت از دست رفته را بازیابد. در میان دولتمردان ایرانی نیز از کسانی که سرسختانه تلاش می‌کرد تا نظر مساعد شاه تهماسب را در انجام این کار جلب نماید، قاضی جهان بود که عاقبت هم در این کار موفق شد. علاوه بر این، او پس از این ماجرا سعی نمود با حل اختلافات دو کشور، مناسبات میان دو دولت را تحکیم سازد.

کارکرد فکری و سیاسی این وزیر قزوینی بر سازمان حکومتی و جامعیت فعالیت‌های وی برای

صفویه قابل توجه و تحسین است. امتیاز بزرگ و عامل برتری او، خاستگاه و تعلق او به یک خانواده ایرانی است که پیشینه اداری و سیاسی آن به عهد ایلخانی می‌رسید. بی‌گمان همین خصوصیت اخیر است که وی را از سایر وزیران ایرانی پیش از خود متمایز می‌سازد.

«در دوره صفوی به دنبال تحولات سیاسی ایجاد شده در ایران پس از تشکیل دولت صفوی؛ اعم از ناآرامی‌های داخلی و فشارهای خارجی ازبکان و عثمانی‌ها (شرق و غرب)، همچنین تحول مذهبی، وضعیت فرهنگی - ایران به‌خصوص قزوین در عهد شاه تهماسب دچار دگرگونی شده و این تحول سبب شد تا شماری از شاعران و ادیبان و حتی دانشمندان ایران به کشور عثمانی و یا هند مهاجرت کنند. با این حال، زبان و ادب فارسی به پیشرفت خود ادامه داد» (جعفریان، ۱۳۷۸: ۱۲۱). مهمان‌نوازی و پذیرایی ایرانیان، میل به ایجاد ارتباط بین دهلی و قزوین و موقعیت جغرافیایی قزوین از جمله‌های جاذبه‌های ورود تاجداران هندی به این شهر و دربار تهماسب صفوی بود.

از جمله اسیرانی که به دست ایرانیان آزاد شدند، خواجه ظهیرالدین محمد بابر، نواده امیر تیمور گورکانی بود که پس از شکست از شیبک خان به کابل رفته و در آنجا بساط حکومت تشکیل داده بود و بعدها اولین حکومت گورکانی هند گردید. حوادث مسافرت همایون به دربار شاه تهماسب را یکی از همراهان همایون به نام بایزید بیات در سال ۹۹۹ هجری در لاهور نوشته است. در سال ۹۳۲ ه.ق، بابر با لشکر انبوهی از ترک و تاتار و افغان از کابل به هندوستان حمله‌ور شد و شمال آن کشور را تا حدود بنگال با شهرهای دهلی و علیگر تصرف کرد و سلسله امپراتوری گورکانی هند را که به مغول کبیر مشهور است، بنیان گذاشت. جانشین او ناصرالدین محمد همایون شاه که از دوستان و طرفداران ایران به شمار می‌رفت، در سال ۹۴۷ ه.ق با شورش یکی از سرداران خود به نام شیرخان افغان مواجه شد و چون در مقابل حریف شکست خورد، ناچار به دربار شاه تهماسب در قزوین پناهنده شد. (ر.ک: آرام و غفاری فرد، ۱۳۷۳: ۵۳؛ مهدوی، ۱۳۷۵: ۳۶ - ۳۵؛ مبارک، ۱۳۷۲: ۳۱۸ - ۳۱۷). «وقتی همایون به قزوین می‌رسد، خواجه عبدالغنی همراه بزرگان و مردم محلی با میهمان‌نوازی باشکوهی از شاه فراری استقبال نمودند. تهماسب قبلاً قزوین را به قصد اقامتگاه تابستانی‌اش ترک کرده بود» (فروزنده، ۱۳۸۳: ۵۵ - ۵۴). «و با یاری خواستن از شاه ایران، حکومت از دست رفته خود را مجدداً بازیافت و بدین وسیله روابط دوستانه دو کشور، عمیق و مستحکم‌تر گردید و موجب

بسط و گسترش دانش و فرهنگ ایرانی در شبه‌قاره هند شد» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۹: ۳۶). مؤلف ریاض‌الاسلام معتقد است که شاه تهماسب با شنیدن خبر آمدن همایون بسیار هیجان‌زده گردید: «از فرمانی که شاه برای پذیرایی از همایون صادر گردید، چنین برمی‌آید که وی ارزش تبلیغاتی حادثه را به وضوح دریافته بود. او دستور داد به مدت سه روز طبل‌ها را به صدا درآورند» (ریاض‌الاسلام، ۱۳۶۹: ۵۷). شاه مهمان تاجدار خود را بسیار اکرام نمود و برای خاطر او تهیه شکار سه روزه مفصلی دید. در این شکار ابتدا همایون و بعد برادران شاه و سپس خود شاه تیراندازی و هنرنمایی کردند. پس از آن که شکار تمام شد، جشن باشکوهی برپا کرد و در آخر مجلس تحف و هدایا «و تکلفات جهت آن حضرت» تعیین فرمودند. به نظر مؤلف ریاض‌الاسلام: «تعیین محل دقیق ملاقات تهماسب و بابر مشکل است. تنها مطلبی که می‌توان با اطمینان گفت، این است که شاه در محلی در غرب قزوین و شرق تخت سلیمان اردو زده بود» (همان: ۱۳۷). طالقان و قلعه الموت به دلیل قابلیت نظامی و استراتژیکی هنوز هم مکانی امن محسوب می‌شود. همچنین تهماسب دوست داشت و تلاش کرد که همایون آیین تشیع را بپذیرد.

تجاری

بدیهی است که شباهت‌های زبانی زبان اردو و فارسی و همچنین اشتراکات فراوان اصطلاحات فارسی زبان اردو و ضرب‌المثل‌ها می‌توانند نتایج و روابط دو منطقه (ایران و شبه قاره) در این دوره و دوره‌های پیش از آن باشد. در نهایت می‌توان گفت که از دیرزمان به علت رفت و آمد تجار و جهانگردان و روابط آنان با اهالی این نواحی، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به این سرزمین وارد شده است. نگارنده در اثری دیگر تحت عنوان «بررسی تطبیقی اصطلاحات و امثال زبان فارسی و اردو» به این موضوع پرداخته است و به این نتیجه رسیدیم که بازرگانان، تجار و نظامیان مهاجر، سهم عمده‌ای در این مبادلات فرهنگی و زبانی میان دو سرزمین داشته‌اند. از لحاظ تاریخی نیز در دوره مورد نظر، با روی کار آمدن شاه تهماسب و اوج قدرت او، از آنجا که مرکز تجارت خارجی پس از انتقال پایتخت، شهر قزوین بود، این شهر به تدریج رونق و گسترش یافت و به صورت یکی از بزرگترین مراکز مبادله کالا (از جمله کالاهای فرهنگی و زبانی) درآمد. انگیزه شاه تهماسب در انتخاب قزوین برای پایتختی هرچه بود، سبب گردید که در نخستین سال‌های پادشاهی‌اش، این شهر به شکل یکی از مهم‌ترین مراکز داد و

ستد درآید. کاروان‌های زیادی با استفاده از راهی که از درون روسیه می‌گذشت، از اطراف و اکناف جهان به قزوین روی می‌آوردند و کالاهای گوناگون بویژه حریر در آنجا فراوان و ارزان به فروش می‌رسید. و کالاهای بسیاری از این شهر به هند و اروپا برده می‌شد.

علمی

شاید از علل و انگیزه‌های اصلی مهاجرت به هندوستان، طلب علم نبوده باشد و درواقع بالعکس ایران، مکتب‌خانه هندوستان بوده است. اما گاهی حاصل مهاجرت به این منطقه کسب علم بوده است. مولانا محمد مؤتمن طالقانی (طالقان؛ مابین قزوین و گیلان) مدت طولانی در هندوستان ساکن بود و به منصب میرعلی برهان‌پور، در ظل رحمت این سپه‌سالار اشتغال دارد. او به سلامت نفس، زهد و ورع و تقوا سرآمد است. در وادی علمی از اکثر متبحران این فن در پیش است. او جوانی است که مطالعه و مباحثه‌ی علمی می‌پردازد (ر.ک: رحیمی، ۱۳۶۸: ۷۶۶).

مورخان عرب و جغرافیاشناسان، رود سند را به نام مهران نوشته‌اند که یک نام ایرانی است. اکنون نیز شهری به نام مهران بر مرز ایران و عراق و همین‌طور شهری به نام برهمن‌آباد در سند وجود دارد (ر.ک: ابن خلدون، ج ۲، ۱۹۵۸: ۸۹۴؛ مسعودی، ج ۴، ۱۸۶۳: ۳۳۷؛ نیز در خصوص نواحی سند ن.ک: مقدم، ۱۳۳۷: ۶؛ اشمیت، ۱۳۴۲: ۲۹). ابن حوقل در کتاب *صورة الارض می‌نویسد*: زبان اهالی منصوره و مولتان عربی و سندی، و زبان اهالی مکران زبان فارسی و مکرانی است (ر.ک: ابن حوقل، ۱۹۵۹: ۳۲۵). مقدسی در کتاب *احسن التقاسیم* که در سال ۳۰ هجری نگاشته است، آورده که شهروندان مولتان زبان فارسی را می‌فهمند (ر.ک: مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۸) اصطخری در کتاب *مسالك و الممالک* آورده که زبان اهالی مکران، فارسی و مکرانی است (ر.ک: اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۷۷؛ ادیسی، ۱۹۵۴: ۴۰).

از مطالب مذکور روشن می‌شود که فارسی در مولتان و مکران که در گذشته جزو سند بوده‌اند، رواج یافته بود. و این شهرها از مراکز مهم تجاری و بازرگانی میان ایران و سند بوده‌اند. مکران چون با ایران هم‌مرز بود، بنابراین اثرپذیری بیشتر مکران از ایران موضوعی طبیعی بود. مولتان فارسی را به خوبی می‌فهمیدند. بنابر گفته‌های جهانگردان عرب اگرچه منطقه سند مدت‌ها تحت تأثیر اوضاع سیاسی و فرهنگی ایران بود، زبان منصوره و دیبل (دو شهر معروف در گذشته) عربی و سندی بوده است.

محقق معروف، پیر حسام‌الدین راشدی صحت این گفته‌ها را انکار می‌کند. به نظر او وقتی

فارسی در مولتان و مکران فهمیده می‌شد و مردم سند با این زبان گفت‌وگو می‌کردند، امکان ندارد اهالی دیگر مناطق سند با زبان فارسی آشنا نبوده باشند، در حالی که منصوره و دیبل از مراکز بزرگ تجاری به شمار می‌آمدند (ر.ک: شبلی، ۲۰۰۴: ۶؛ راشدی، ۱۳۴۵). از ارائه این شواهد، این نتیجه حاصل می‌شود که فارسی پیش از هر منطقه از شبه‌قاره، به سند (پاکستان) وارد شد و سپس به تدریج در مناطق دیگر نفوذ کرده است.

بنا بر شواهد و قرائنی که در دست است، می‌توان گفت که زبان فارسی از مرزهای ایران به مکران رسید و پس از آن به مولتان و سپس به لاهور راه یافت و آنجا موقعیتی بسیار مستحکم پیدا کرد. این نفوذ از سه راه عمده انجام گرفت: نخست توسط ارتباط مردم منطقه با تاجران ایرانی بود که به ضرورت با فارسی آشنا شدند و مردم برای داد و ستد و کسب و کار تا حدی نیاز آن را یاد می‌گرفتند.

ظهورالدین احمد، دانشمند پاکستانی، زرتشتی‌ها را از جمله نخستین مردمانی یاد کرد که فارسی را به شبه قاره وارد کردند. پیروان این دین پس از انقراض ساسانیان، دسته جمعی از ایران به هندوستان هجرت کردند و در گجرات اقامت گزیدند و به تدریج قوت گرفتند و از نظر فعالیت‌های علمی و بازرگانی و سیاسی پرآوازه شدند (ر.ک: ظهورالدین، ۱۳۷۸: ۹).

فرهنگی - ادبی

طریق دیگری که فارسی در سند نفوذ یافت و بسیار تأثیرگذار و سرنوشت‌ساز شد، با ورود علماء، شعراء، نویسندگان و به ویژه عارفان ایرانی و افکار درویشانه به شبه قاره بود و مهم‌ترین نفوذ آن از قرن پنجم هجری حدود ۱۰۰۵ میلادی آغاز شد. ورود بسیاری از اصطلاحات مشترک (کنایات ادبی) حاصل همین دوران است.

از نگاه تاریخی، از آغاز سلطنت هخامنشیان در قرن ششم پیش از میلاد، پیشاور، تاکسیلا، لاهور و مولتان به ایران ملحق شد و خلال قرن‌های متمادی زیر نظر ایران بود و تمامی آن نواحی که سند و هند و سدگو و گندرا و دره سند و وادی مهران نامیده می‌شود، جزو ایالات ایران به شمار می‌رفته است (ر.ک: عصمت، ۱۳۸۲: ۱۰۹؛ مصطفوی، ۱۳۸۲: ۷۵؛ لسترنج آرد، ۱۳۷۷: ۳۵۵). بنابراین زبان فارسی نیز به تبع آن در این منطقه پیشینه‌ای بس طولانی دارد؛ اما نفوذ و رواج این زبان اغلب همراه فاتحان مسلمان در شبه قاره بود. در واقع سلسله فتوحات آن‌ها در ۹۲ هجری با ورود محمد بن قاسم ثقفی به سند آغاز شد. پیش از این لشکرکشی،

شش ماه در شیراز اقامت گزید و سپس از راه دریا به درهٔ سند (پاکستان امروزی) قدم گذاشت و اقتدار و تسلط خود را تا فلات شمالی درهٔ سند (مولتان) گسترش داد.

از نوشته‌های جهانگردان این مطلب مشهود است که مردم سند با زبان فارسی آشنایی داشتند و این زبان بین آن‌ها رایج بود. در این باره، نقل قول بشاری با اهمیت است که «زبان فارسی را اهالی سند می‌فهمند». وی در سال ۹۸۵ میلادی به سند آمد و در این زمان، مردم سند به فارسی سخن می‌گفتند (ر.ک: تدوی، ۱۹۴۷، ۳۶۶؛ مولایی شیدایی، ۱۹۸۵: ۲۱۱). جاذبهٔ فرهنگی و ادبی ایران به ویژه قزوین در عهد تهماسب شاعران و نویسندگان را از مناطق مختلف ایران و خارج از ایران بخصوص شبه قارهٔ هند به کشور ما فرامی‌خواند.

مظهری کشمیری در کشمیر به تحصیل پرداخت. به قصد زیارت امام هشتم به ایران آمد. بر سر راه در هرات با شاعرانی چون خواجه حسین ثنایی و ولی دشت بیاضی دیدار کرد. و سپس به قزوین آمد. اشعار او در قزوین پسندیده شد. این رویداد کم‌نظیر است که از شاعران هند کسی به ایران رود و چون مظهری میان شعرای ایران عرض اندام کند. البته پس از مدتی به دیار خود، هندوستان برگشت و به دربار اکبر پیوست. او در مدح خان‌خانان قصیده‌های بلندی ساخته است (ر.ک: عبدالرحمان، ج ۱، ۱۳۷۰: ۳۴۳ - ۳۴۲؛ رحیمی، ج ۳، ۱۳۶۸: ۷۳۲ - ۷۲۱).

«در قزوین با شاعرانی با کمال؛ از جمله مولانا ضمیری اصفهانی، محتشم کاشانی، وحشی یزدی، قاضی نورالدین اصفهانی، روزبهان، حزنی اصفهانی، محتشم کاشی، وحشی یزدی، حزنی اصفهانی و هلاک همدانی جمع بودند. با شنیدن اشعار مظهری او را به دیدهٔ احترام نگریستند.» (ظهورالدین، ۱۳۸۵: ۳۸۹). در مآثر رحیمی آمده است: «معمولا رسم ایران است که طریقه‌ی غریب‌نوازی و مهمان‌پرستی را نیز منظور داشتند و وسیله شده به مجالس و محافل اکابران ملک بارش دادند و به تکلف و تواضعی که رسم آن دیار {و مردم} است، سرافراز گردید، و از امیر تقی الدین محمد تذکره‌نویس کاشی {که از درست‌قولان و راست سخنان روزگار و اهل کاشان در هر باب او را ثقه داشتند} شنیده شد که از قزوین به کاشان آمده و به خدمت او مشرف شدم» (نهایندی، ۱۳۸۱: ۴۰۳).

جغرافیایی و امنیتی

پناهندگی شاهزاده بایزید به دربار شاه تهماسب: علاوه بر روی آوردن همایون به قزوین دربارهٔ شاهزاده بایزید نیز چنین آمده است: «فی سنهٔ ۹۶۵ و بعد از این سال نوزده سال که در

قید حیات بودند، از قزوین بیرون نرفتند. خبر رسید که میان خواندگار روم نزاع شده و سلطان بایزید، متوجه درگاه معلی است. حسن بیک یوزباش را با تُخف و هدایای بسیار به استقبال او فرستادند و حکم شد که امرای هر جا استقبال کنند. فی سنه ۹۶۶، سلطان بایزید پادشاه بر پایه‌ی سریر اعلی آمده است. او در سال ۹۶۷ داخل دارالسلطنه قزوین شده و اعزاز و احترام بسیار یافت. اما چون بی‌اندامی‌ها از او سر زد، بعضی ملازمانش را به قتل رسانیدند. در همین سال ... ایلخان خواندگار با تُخف بسیار به سرکردگی علی پاشا و هفتصد رومی به درگاه جهان‌پناه آمدند ... ولی به یک یساول‌باشی که به رسالت روم رفته بود، همراه ایلچیان روم پیش خسروپاشاه حاکم وان آمده و کتاب خواندگار روم را که به خط خود نوشته بود، مشتمل بر عهد و پیمان و طلب سلطان بایزید پسرش آوردند و حسب‌الاستدعای پدر، پسر را تسلیم ایلچیان نمودند» (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۴۱ - ۴۸).

مذهبی

در رابطه با پذیرش حاکمیت شاه اسماعیل در قزوین و رضایت به یک حکومت شیعی، اطلاعات دقیق و روشنی از منابع این دوره به دست نمی‌آید. با این وصف، با تعمق و دقت موشکافانه در مطالب این منابع می‌توان گفت که اکثریت مردم شهر، بیش از حساسیت به آیین جدید به امنیت و آسایش خویش می‌اندیشیده‌اند. با نگاهی به رویدادهای سیاسی و نظامی قزوین که صفحات قبل به آن اشاره شد، می‌توان گفت که با ورود اسلام به این شهر تا برآمدن دولت صفویان، به دلیل ویژگی استراتژیکی و نظامی که این شهر دارا بوده، از کانون‌های مهم درگیری و رقابت میان مدعیان قدرت به شمار آمده است. در جریان این تغییر و تحولات سیاسی، بیش از همه آسیب به جان و مال مردم وارد می‌شده و نبود آنان مورد تاراج و غارت رقیبان قرار می‌گرفته است؛ چنان که با مغولان شهر با وحشیانه‌ترین شکل، مورد قتل و غارت قرار گرفت. روند اجحاف و غارت در زمان تیموریان و ترکمانان نیز همچنان ادامه یافت و مردم قزوین آنقدر از حملات و ستم‌های ظالمانه ترکمانان آسیب دیده بودند که به گفته بوداق بیک منشی نه حاضر به شنیدن اسم ترکمانان و نه روایت ظلم و ستم‌های آنان بر خویش بودند (ر.ک: تاریخ جهان‌آرا، ۸۵).

ظهور صفویان بر پایه یک مرکزیت واحد در ایران بر اساس شعارهای عدالت‌خواهانه، برای مردم قزوین امید تازه‌ای را برای رسیدن به آسایش و آرامش نوید می‌داد. به همین جهت آنان

پذیرش حاکمیت صفوی را به فال نیک گرفتند. البته باید اضافه نمایم که یکی از علل خوشبینی اهالی شافعی مذهب قزوین به آیین شیعی که توسط شاه اسماعیل عرضه می‌شد، شناخت متمادی و خوشایندی بود که از حاکمان شیعی قزوین در ادوار قبل داشتند. به عنوان مثال در سال ۱۷۵ ه.ق، اولین حاکم شیعی این شهر توسط یحیی بن عبدالله، برادر محمد بن قیس زکیه که از علویان به شمار می‌رفت، در زمان هارون الرشید - حدود ۷۰۰ سال قبل از شاه اسماعیل - شروع شده و سپس توسط داعی کبیر (۲۵۰ - ۲۷۰ ه.ق) و دیگر شیعه‌مذهبان چون دیالمه هزار چندگاه تکرار شد. تا این که یک بار دیگر اواخر قرن نهم هجری توسط سادات مرعشی و به عنوان حامیان قزوین و به درخواست آنان در آستانه قیام شاه اسماعیل بروز نموده، موجب شده تا حداقل با تنش کمتری پذیرش سلسله‌ی صفوی و مذهب تبلیغی آنان صورت گیرد (رک: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۳۷۸: ۲۹۰؛ مرعشی، ۱۳۸۷: ۷۰).

یکی از شخصیت‌هایی که از هند به قزوین آمد، ملا احمد تتوی بود. نصرالله پدر ملا احمد، قاضی و رئیس فته، پیرو ابوحنیفه بود. در زمان او تاجری عرب به تته آمد و در همسایگی آن‌ها بود. او را با اعتقادات مردم ایران و عرب و نیز مذهب امامی آشنا کرد. و در جوانی توسط شخصی به خواندن تفسیر کشاف ترغیب و تشویق شد. همچنین اصول و عقاید شیعیان را به او تفهیم کرد. بنابراین او به مذهب شیعه تمایل یافت. او به قزوین، پایتخت آن زمان ایران آمد و از پادشاه ایران جوایز و صلایای نیکو دریافت کرد. سپس در ۹۸۴ ه.ق سیر و سفر خود را ادامه داد و از علمای شیعه و اهل تسنن کسب فیض کرد. و از راه دریا به سوی دکن (جنوب هند) شتافت و در ایالت «گولکنده» به دربار قطب شاه رسید. ملا عبدالقادر بدیوانی می‌نویسد و تأیید کرده است: «او از مؤمنان و فدایی و شیعیان تبرائی» بود (رک: شوشتری، ۱۳۶۷: ۲۵۴). اثر مهم او «تاریخ الفی» است. در این کتاب حکومت خانواده‌های پادشاهی عراق عرب، مصر، ایران و ... نیز به رشته تحریر درآمده است. در این میان دوران‌های پادشاهی غزنوی، سلجوقی، اتابکی و مغول و تیموری بسیار مهم هستند. تفصیل بعضی از جنگ‌های سهم و معرف هم آورده شده است. احوال اسماعیلیان و مخصوصاً شرح احوال زندگی حسن بن صباح آمده است. ملا احمد تتوی که نویسنده این کتاب است، شیعه مذهب بود. بنابراین از بعضی گفته‌ها تعصب او آشکار می‌شود. این گونه تعصب نخست از شیوه‌ی بیان او معلوم می‌شود.

علل مناسبات نویسندگان و مهاجرت نخبگان از شهرهای دیگر ایران به قزوین

می‌توان گفت نخستین دلیل این موضوع، روی کار آمدن شاه طهماسب و انتقال پایتخت از تبریز به قزوین است. با این انتقال، تمامی شعرا، ادبا و علما به این شهر آمدند. شاه طهماسب هم دوستدار علم و ادب بود و هم از علما و شعرا حمایت می‌کرد. این مطلب نیز باعث جذب فراوانی از آن‌ها به شعر شده بود. در واقع در هیچ دوره‌ای در تاریخ ایران به اندازه دوره صفویه شاعر زیاد وجود ندارد. در قزوین نیز شاعران زیادی از اهالی این منطقه و روستاهای اطراف آن بودند که البته تعدادی از آن‌ها نیز به خاطر موقعیت سیاسی و پایتختی در آنجا اقامت می‌کردند. از تذکره‌های معروف دوره صفوی که در ذکر شاعران است: تذکره تحفه سامی، تذکره مجمع‌الخواص، میخانه، آتشکده آذر، نفایس‌المآثر و ... با انتقال پایتخت در پی مهاجرت گروهی از شیعیان به این شهر، تعاون مذهبی تا حدی به سوی مذهب شیعه تغییر کرد.

همسایگی قزوین با شیعیانی همچون زیدی در بخش شمال و شمال غرب چون مازندران، گیلان و اسماعیلیان در شرق و شمال شرق مانند الموت و طالقان و همچنین شیعیان جعفری در برخی قسمت‌های جنوبی چون ساوه و قم و حکمرانی متناوب شیعیان بر قزوین و به تبع آن تبلیغ این مذهب و نیز مهاجرت مستقیم علویان به این شهر موجب گردید تا اقلیت قابل‌ذکری از شیعیان به قزوین بیایند. مورد دیگری که می‌توان از آن به احترام سادات و شیعیان در قزوین پی برد، گفته مستوفی شافعی مذهب در سال ۷۳۰ ه.ق می‌باشد. وی می‌نویسد:

«شریف‌ترین قبایل جهان سادات‌اند و سادات قزوین به زهد و ورع و علم و تقوا و ادب و قطع طمع متجلی‌اند و درویش توانگر ایشان از طمع به دیگران محترز باشند و رسوم سؤال در ایشان نیست و از کسب خود خوردند و سادات بزرگ مستجاب‌الدعوه در میان ایشان بوده‌اند؛ چون سیدرضا و سید عمادالدین عبدالعظیم الحسینی النقیب از اکابر نقبای زمان خود بود و متقی و مقبول عندالخواص و العوام» (مستوفی، ۱۳۷۲: ۸۴۲ - ۸۴۰).

شاه طهماسب ترجیح می‌داد درگاهش را به وجود عالمان مذهبی امامیه اثنی عشری بیاراید و حتی آنان را از بلاد عرب به سرزمین عجم بکوچاند (ر.ک: صفا، ج ۵، ۱۳۷۲: ۲۹۳). او حتی عالمان معدودی را که در دسترس داشت برای تعالیم مذهب امامی اثنی عشری به شهرهای مختلف فرستاد و برای آن‌ها عایدی در نظر می‌گرفت. بدین ترتیب قدرت فقها نهادینه شد و حضور فقهای شیعه در دربار صفوی، سرعت بیشتری به خود گرفت (ر.ک: جعفریان، ج ۱، ۱۳۷۹: ۲۹۱).

دربار شاه تهماسب در قزوین پذیرای شاعران و نویسندگان و صوفیان از سراسر ایران بویژه مشهد، شیراز، گیلان و ... بود. غزالی مشهدی نیز در نظم و نثر دستی داشت. در جوانی به قزوین آمد و مدتی در اردوی شاه تهماسب صفوی به سر برد. وی او را برای هجو شخصی که متهم به تسخیر کواکب بود به شیراز فرستاد. به تهمت بدمذهبی خواستند آزارش دهند، به هندوستان گریخت.

شرف‌الدین شیرازی در اوایل حال از شیراز بیرون آمد و در قزوین به صحبت مولانا ضمیری صفاهانی رسید. از آنجا به هند رفت و مدتی در لاهور به شاعری پرداخت و دوباره به زادگاهش شیراز برگشت (ر.ک: گلچین معانی، ج ۲، ۱۳۷۵: ۹۵۹ - ۹۶۹؛ منتخب، ج ۳، ۲۹۲؛ عبدالرحمان، ج ۱، ۱۳۷۰: ۵۵۶). دیگری قیدی شیرازی است. اصلش از شیراز است. به قزوین آمد و پس از فوت شاه اسماعیل به مکه و از آنجا به هندوستان (دربار اکبر) رفت. قیدی در مکتب وقوع خوب تتبع کرده بود.

شکرالله شیرازی در شیراز از تقی‌الدین محمد نسابه شیرازی تعلیم دیده است. در خط تعلیق و علم سیاق مهارت داشت. به دارالسلطنه قزوین آمد و به خدمت فرهان خان قرمانلو که عضدالدوله و رکن‌السلطنه شاه عباس بود، پیوست. پس از مدتی به عتبات رفت و سرانجام راهی دیار هندوستان شد.

روی کار آوردن علما برای تدریس علوم دینی در قزوین

استقرار و استحکام شیعه در جامعه ایران تا حد بسیاری توسط شاه تهماسب انجام پذیرفت و آثار و پیامدهای مهمی بر بافت اجتماعی و فرهنگی قزوین بر جای می‌گذاشت. یکی از مناسبات میان وی و علما و نخبگان، توسعه تشکیلات دینی - مذهبی بود که از رأس هرم قدرت سیاسی دینی حکومت آغاز شد و به بافت‌های زیرین جامعه سرایت نمود. او با به کار گیری علما و فقیهان و دعوت از تعدادی از علمای شیعه عرب از عراق و لبنان، تحولات فقهی جدی در عرصه علوم دینی ایجاد کرد و در آنها را سمت‌هایی مانند شیخ‌الاسلام، امامت جمعه و ... قرار داد.

ناگفته نماند که در دوره شاه تهماسب، التفات به شعر و زبان فارسی بیشتر شد و حرکت ادبی ایران در قالب زبان فارسی، چه به صورت نظم و چه به صورت نثر به کار خود ادامه داد و دربار قزوین محفل تجمع شعرا و ادبا بود. عده زیادی از این شاعران و نویسندگان اهل قزوین

بودند و برخی دیگر از شهرهای دیگر در این دیار رحل اقامت افکنده بودند. اما به دلایل متعدد در طی زمان مناسبات بین ایران و هند شدت گرفت و سیل عظیمی از همین مهاجران راهی این دیار هند شدند. در ادامه علل و نوع مناسبات ایران و هند می‌پردازیم و از وضعیت شعر و شاعری، عوامل، دلایل و چگونگی تعامل این چهره‌ها و همچنین شخصیت‌های قزوینی با دربار هند نیز سخن می‌گوییم. در واقع اوضاع شعر و شاعری در این منطقه و در این دوره خاص مرز وسیعی را در بر می‌گرفت.

قاضی احمد غفاری اسفراینی در عهد شاه طهماسب ماضی در حدود قزوین قاضی بود. از این جهت بعضی او را قاضی قزوینی نوشته‌اند و در نگارستان سخن او را «سبزواری» نگاشته‌اند. او در موزونی طبع، خوش‌بیانی و خوش‌صحبتی و خوش‌خلقی و بزم‌افروزی و حاضر جوابی، ممدوح ارباب زمانست و آخر عمر در مشهد مقدس عزلت‌گزید و به اندک وظیفه‌ای که از حضور سلطان محمد صفوی معین گشت، قناعت ورزیده و در سنه خمس و سبعین (۷۵) یا تسع و ثمانین و تسعمائه (۹۸۹) به خنجر مرگ دل افگار گردید. کتاب «نگارستان» و «تاریخ جهان‌آرا» از مؤلفات اوست.

آفتی قزوینی از منشیان شاه تهماسب صفوی بود و در نکته‌سنجی جادو خیالی‌ها می‌نمود. آزاد قزوینی نیز موزون‌طبعی از سادات قزوین بود.

دلایل مهاجرت از قزوین به شبه قاره هند

سیاسی

همان‌طور که پیش از این گفتیم، شکرالله شیرازی به دارالسلطنه قزوین به خدمت فرهان‌خان عضدالدوله شاه عباس رسید و پس از قتل او در هرات راهی دیار هندوستان شد و به برهان‌پور رسید. او خان‌خانان او را تحت حمایت خود قرار داد. در سال ۱۰۲۴ هجری از جهانگیر لقب افضل‌خان گرفت و در اجمیر می‌زیست (ر.ک: عبدالرحمن، ج ۲، ۱۳۶۸: ۱۴۸؛ نهاوندی، ج ۳، ۱۳۷۰: ۳۰-۲۷). میرمحمد رفیع قزوینی در هندوستان رسید و ملازم سرکار نواب آصف‌خان جاهی گردید (ر.ک: کامی، ۱۳۹۵: ۲۶۰). آصف‌خان میرزا جعفر قزوینی، طباع نظم‌گستر و از اخلاف میزا بدیع‌الزمان قزوینی است. در زمان دولت اکبرپادشاه به نزهتکده هند رسیده و از پیشگاه شاهی مورد نوازشات فراوان گردیده است. ترقیات نمایان یافت؛ در اواخر عهد اکبری به درجه علیای وزارت پایه عز و اعتبارش افزوده و در عهد جهانگیر پادشاه هم چندی به همان

منصب بزرگ و عهد سترگ قیام داشته است. آخر به مهم دکن مأمور گردیده است. همانجا در سنه احدی و عشرين و الف به بقاءالله پیوست. در نظم‌پردازی بی‌نظیر و کلامش بی‌بدیل است (ر.ک: گوپاموی، ۱۳۸۷: ۲۰۲).

اداری

برخورد مثبت حکام وقت (مغولان) با مهاجران ایرانی، موجب افزایش علاقه قزوینی‌ها برای رفتن به هند شد. حکومت‌گران این موقع هند، شاهزادگان تیموری بودند که با فرهنگ ایران انس و الفت دیرینه داشتند. پیوند و ارتباط مؤسس حکومت مغولان هند و جانشینان وی با فرهنگ ایران آن قدر نزدیک بود که زبان فارسی را به عنوان زبان اداری خویش برگزیدند. علاوه بر این، به واسطه وصلت‌هایی که میان این شاهان و ایرانی‌ها صورت گرفت، علاقه آنان به ایران و ایرانی آن قدر زیاد شد که بسیاری از منصب‌داران عالی‌رتبه و مقربان دربار آنان ایرانی شدند. گذشته از این، مغولان هند برای حکومت بر یک مملکت وسیع و مقابله با دشمنان متعدد و مقتدر (بویژه افغان‌ها و راجه‌ها) نیاز مبرم به امراء و دیوانسالاران مجرب و وفادار داشتند؛ به واسطه این امر، آنان با روی باز از مهاجران توانمند و کاردان ایرانی استقبال نموده و اسباب ترقی آن‌ها را مهیا کردند. پس از گذشت مدت کوتاهی، اغلب افراد هر سه گروه یاد شده به رفاه و آسایش نسبی دست یافتند. امری که گذشته از اقبال شاهان مغول به مهاجران مدیون خدمات اداری، مالی و نظامی آنان و نیز جان‌فشانی مهاجران در نبردهای مستمر و سخت است. در واقع خدمات مهاجران اولیه منجر به پدید آمدن مناسبات بیشتر قزوینی‌ها با دربار و بستر مناسب برای ترقی و رفاه نسل‌های بعدی شد. بنابراین باید به شخصیت‌هایی چون؛ خواجه مرادبیگ قزوینی، میرعبداللطیف قزوینی، غیاث‌الدین علی قزوینی و جعفرخان قزوینی توجه کرد.

شکرالله میرزا که از اهالی شیراز است. در قزوین با علما معاشر بود. خط را هم خوب می‌نوشت. عزم سفر هندوستان کرد و به برهان‌پور آمد. خان خانان خدماتی به وی محول کرد. چون کاردانی او را دید، او را به دربار جهانگیر فرستاد. عهده‌دار مقام دیوانی شد و لقب «افضل خان» یافت. در اواخر در اجمیر در سلک مقربان بود (ر.ک: عبدالرحن، ج ۱، ۱۳۶۸: ۲۹۳؛ نهایندی، ج ۳، ۱۳۷۰: ۳۰-۲۷).

همان‌طور که گفتیم بسیاری از کسانی که پس از شاه تهماسب از قزوین به شبه قاره هند مهاجرت کردند از خاندان‌های بزرگ و معروف قزوین و یا در دستگاه حکومتی بودند. همچنین برخی در هند پیوند خویشاوندی داشتند. یکی از این شخصیت‌ها «آقا جلال» بود. وی پسر کوچک سید شریف قزوینی از سادات قزوین، از پسر عموهای قاضی جهان سیفی قزوینی، وزیر شاه تهماسب صفوی است. سید شریف در اوایل جوانی به هندوستان آمد و در دربار اکبر مقرب شد. پس از کسب کمال چون جدّ مادری او در گجرات مقامی عالی داشت، در هندوستان پیش وی آمد. از آنجا به دربار خان خانان پیوست و از آنجا به گلنگده نزد میر محمد استرآبادی در دستگاه قطب‌الملک پادشاه رفت (ر.ک: عبدالرحمن، ۱۳۶۸، ۲۹۵؛ نهایندی، ج ۳، ۱۳۷۰: ۴۱ - ۴۰). میر اسری قزوینی نیز صاحب طبع متین، از اهالی قزوین، پسر قاضی مسعود سیفی حسینی است که به قضای تهران مأمور بود. در عهد اکبرشاه به وسعت آباد هند آمد و نزد برادر خود قاضی بیگ که پیش والی دکن به منصب وکالت قیام داشته، شتافت. چون با وی موافقت نیامده، باز به وطن مراجعین کرد. آنجا در سنه اثنین و تسعماه اسیر کمند اجل گردید (ر.ک: کامی قزوینی، ۱۳۹۵: ۶۹).

مذهبی

«مروری به شخصیت شاه تهماسب نشان می‌دهد که وی در مقایسه با دیگر شاهان صفوی، نسبت به دین و مذهب تشیع حساسیت بیشتری داشته است. به طوری که می‌توان وی را از مذهبی‌ترین و متعصب‌ترین پادشاهان صفویه دانست که در دوران طولانی حکومت او، شیعیان از موقع ممتازی برخوردار بودند و سمت‌های عمده را در اختیار داشتند» (ورجواند، ۱۳۷۷: ۹۴۸). درباره وضع مذهبی مهاجران قزوینی در هند، مطالب کافی در منابع دیده نمی‌شود. اما شواهد نشان می‌دهد که در خصوص انتخاب نوع مذهب، محدودیت خاصی برای آن‌ها وجود نداشته است و آنان می‌توانستند به میل خود پیرو مذهب تشیع یا تسنن باشند. ظاهراً شاهان مغول هند، در عین پایبندی به مذهب تسنن، بیشتر به وفاداری و خدمت شایسته منصب‌داران خویش می‌اندیشیدند و توجه چندانی به عقاید دینی و گرایش‌های مذهبی آنان نداشتند.

شاعر طاهر قزوینی از اهالی روستای «خوند» از مضافات قزوین و از سادات علوی است. به خاندان اسماعیلی مصر وابسته است. در فقه و حدیث مهارت داشت و به لباس درویشان درآمد. فرزندان وی سجاده‌نشین و به خوندیه مشهور بودند. حاسدان به شاه اسماعیل نوشتند که شاه

طاهر در این عصر مقتدای اسماعیلیه است و به ترویج آن مذهب می‌کوشد. و پروانه‌ی قتل او صادر شد. او به دلیل تنگنای مذهبی به هندوستان پناهنده شد. مولانا پیرمحمد شیروانی، استاد نظام شاه به خدمت شیخ طاهر رسید و پیش او مجسطی خواند و نظام شاه را تشویق کرد که طاهر را به پایتخت فرابخواند. در سال ۹۲۸ هجری کار شاه بالاگرفت. طاهر او را به مذهب تشیع دعوت کرد. و پس مباحثه طولانی مذهبی با علمای مذاهب گوناگون، آیین تشیع را پذیرفت و پرچم قلمرو خود را پرچم سبز قرار داد. این اقدام شاه طاهر موجب تعامل مذهبی و اشاعه‌ی تشیع در آن مناطق شد (ر.ک: کامی قزوینی، ۱۳۹۵: ۱۵۸؛ رجوع کنید به: تاریخ فرشته، ج ۲، ۲۱۳ - ۲۳۳؛ ۱۴۳ - ۱۳۸؛ صفا، ج ۱، ۱۳۷۵: ۳۶۷ - ۳۶۸؛ ریاض‌العارفین، ۱۳۷۶: ۱۶۱ - ۱۶۰؛ ریحانه‌الادب، ج ۳، ۱۷۲ - ۱۷۳؛ سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۸۵).

غزالی مشهدی را در شیراز به تهمت بدمذهبی خواستند آزار دهند. ناگزیر به هندوستان گریخت و به دربار علی قلی خان حاکم جونپور رفت. پس از مرگ او مجموعه اشعار خود را مدون کرده و با نام اکبر شاه کرد. سپس به شاعران دربار جلال‌الدین اکبر پیوست و سپس منصب ملک‌الشعرایی یافت. او نخستین ملک‌الشعرای دوره تیموریان هند است.

میرعلاءالدوله خلف میر یحیی قزوینی دستگاهی در علوم داشت و در علم تاریخ نظیر خود نداشت و پدرش و پدرش میریحیی تاریخ‌آرائی شاه اسماعیل ماضی صوفی «مذهب ناحق» گفت. وقتی که شاه خبر یافت، او را گرفتار نموده و از آن تاریخ استفسار نمود. میر عرضه داد که تاریخ به زبان عربی مذهب ناحق گفته‌ام. عوام به طریق فراح آن را فارسی خوانده و مرا بدنام کردند. شاه بدین تأویل او را رها نمود؛ هرگاه که بعد از شاه اسماعیل، شاه تهماسب دیهیم سلطنت ایران بر سر نهاد به جرم تسنن دست به قتل خاندان میر و نهب اموال آن‌ها گشاد و میرعلاءالدوله با برادر بزرگ خود، میرعبداللطیف از آن مهلکه بیرون جست و شتابان به دهلی آمده و در محل امن نشست و منظور نظر التفات شاهانه گشت. تذکره نفایس‌المآثر در ذکر سخنوران معاصر یادگار گذاشت.

تجاری

تجارت و بازرگانی بخصوص در هشت سال آخر سلطنت شاه طهماسب دچار رکود شد. وضع امنیت در ایران بد بود. هزاران ایرانی در نتیجه تجاوز و تعرض نظامیان ترکمن کشته شدند (ر.ک: روبرت رویمر، ۱۳۸۰: ۳۳۲ - ۳۳۳).

عبدالنبی فخرالزمانی فرزند بیگ از مردم قزوین است. پدرش در قزوین به تجارت مشغول بود. نصب او به خواجه عبدالله انصاری می‌رسد. در شعر «عزّتی» تخلص می‌کرد. در نوزده سالگی از راه قندهار به لاهور و به دربار جهانگیری می‌رود. با میرزا نظامی قزوینی که خویشی داشت، دیدار می‌کند و از آن پس به کتابداری میرزا امان‌الله منصوب می‌شود و به مطالعه می‌پردازد.

معیشتی و اقتصادی

باید گفت که از مدت‌ها قبل از مرگ شاه طهماسب، ناامنی در کشور رسوخ یافته بود. چنانچه بر اوضاع بد اقتصادی این دوره دامن می‌زد. چون دلیل انتقال پایتخت به قزوین صرفاً سیاسی بود، بنابراین نباید از این جابه‌جایی انتظار رشد و شکوفایی اقتصادی داشت. بعد از غلبه‌ی خط عالمان فارسی‌زبان شیعی بر خط قزلباشان ترک‌زبان افراطی، مسأله‌ی انتقال پایتخت مطرح گردید. در این انتقال عواملی مطرح بود اما بیشتر آن‌ها سیاسی بوده و نه اقتصادی. به همین جهت عصر پایتختی قزوین به هیچ وجه دوره‌ی شکوفایی اقتصادی نیست. شاه تهماسب به تجارت با انگلیسی‌ها علاقه فراوان داشت و در مقابل تحویل و فروش ابریشم، اجناس انگلیسی دریافت می‌کرد. این نوع تجارت و بهره‌برداری از ثروت ملی، جایی برای رشد بازرگانان بومی باقی نمی‌گذاشت.

سیاحتی

یکی دیگر از دلایل مناسبات قزوین با هند گردش و سیاحت بوده است. میرزا محمد قزوینی شاعر نیز از وطن به هند رسیده و اکثر بلاد هند را به قدم سیاحت پیموده و در شهر کانپور با اختر والا گوهر، گرم صحبت مانده است. قاضی احمد غفاری از فرزند زاده‌های امام نجم‌الدین عبدالغفاری، صاحب «حاوی» قزوینی است که از علمای کبار قزوین است. او فاضل و مورخ و خوش طبع بود. او در اواخر عمر به قصد زیارت احبّا و دوستان از راه دریا متوجه هندوستان شد (ر.ک: کامی قزوینی، ۱۳۹۵: ۱۰۴).

قدرت و رفاه

اغلب مهاجران قزوینی به اجبار و به خاطر تغییر و تحولات گسترده‌ی سیاسی ایران، منازعات و جدال‌های خونین مدعیان قدرت و فشار و محدودیت‌های مذهبی، ناچار به ترک مولد و زادگاهشان شده‌اند. بعضی از مهاجران به دلخواه خویش و با هدف دستیابی به شغل و موقعیت

بهبتر راهی هند شدند. ایران با قلمرو عثمانی هم هم‌مرز بود. اما به دلیل دشمنی و جنگ‌های طولانی، مهاجران ایرانی استقبال نمی‌کردند و رغبت چندانی نداشتند. بنابراین مشکل معیشت و ضرورت رفاه و تأمین مخارج زندگی، در انتخاب مقصد مهاجران مؤثر بود. با توجه به اینکه بیشتر مهاجران از افراد طبقات بالای جامعه بودند و به زندگی همراه با آسایش عادت کرده بودند، نوع شغل و امکان گذران زندگی به عنوان یک عامل بسیار مهم در انتخاب مقصد مهاجرت مطرح بود. این در حالی بود که در بیشتر سرزمین‌هایی مانند عثمانی، روسیه، سرزمین‌های عربی و ماوراءالنهر شرایط برای گذران معیشت و دستیابی به شغل مناسب مهیا نبود.

میرزا حسن بیگ رفیع قزوینی، صاحب طبع منبع که اصلش از قزوین است اما به دلیل سکونت در مشهد مقدس در تحصیل سعادت پرداخته است به مشهدی شهرت گرفت. ناظم رفیع‌القدر، منشی خوش رقم بوده است. در اوایل حال، سرمایه‌نظم‌پردازی و انشای طرازی فراهم نموده و به خدمت نذر محمد خان والی بخارا رسید. به عهده کتابداری و دارالانشای سرکار او مأمور گردید. گویند قبل از آن که افواج شاه جهانی متوجه تسخیر بلخ شود، خود را به هند رسانید و به تقبیل آستان دولت نشان شاهی و تقرر منصب پانصدی سامان عزت و امتیاز حاصل ساخت و به حصول صلوات نمایان در جایزه‌مثنویات در هم چشمان سر مفاخرت و اعتبار برافروخت و در عهد عالمگیر پادشاه به خدمت دیوانی و بیوتاتی منزوی گردید و مادام حیات به وظیفه‌ای که از سر کار شاهی مقرر شده بود، اوقات خوش می‌گذرانید؛ و اواخر مئه حادی عشر بساط هستی پیچیده است.

عندلیب سخن‌پیرایی، خواجه حسین ثنایی که اصلش از مشهد مقدس است، به اوصاف حمیده موصوف و به دقیقه‌رسی و نکته‌سنجی معروف بوده است. در اوایل حال با ابراهیم میرزا صفوی متخلص به «جاهی» که در عهد شاه تهماسب، عم خود، به حکومت مشهد مقدس مأمور بود. به فرط عزت و اعتبار به سر می‌برد. در آن هنگام حکیم ابوالفتح گیلانی با برادران خود از قزوین وارد مشهد گشته و خواجه حسین حکیم را به ملازمت میرزا ابراهیم رسانده، مساعی موفوره به کار نمود. حکیم چندی به مصاحبت گذرانید. پس از آن که به بهارستان هند رسید و بارگاه اکبر پادشاه ترقیات نمایان یافت، خواجه خود را به هند رسانید و متوقع مراعاتی که از حکیم بود، خلافتش به ظهور آمد و به کمال رنجیدگی قصیده‌ای در شکایت به سلک نظم کشید.

ادبیات

سهم اصلی و اساسی در این مورد را غالباً شعرا و ادبای فارسی‌زبان آن زمان که با دربار گورکانیان هند و پادشاهان دکن و امیران و بزرگان ارتباط داشتند، بر عهده گرفتند. آن‌ها به خاطر قدرت و ثروت زیاد، درگاه خود را به روی ادبیات و ادب‌شناسان و شاعران می‌گشودند. با این روش، ادب فارسی در هند چنان رشدی یافته بود که در خود ایران چنین نبود و کار به جایی رسیده بود که خود شاعران از ایران به هند مهاجرت می‌کردند و در محفل شعر و ادب در هند اقامت می‌گزیدند. علاوه بر این تعدادی از شاعران هند هم شعر فارسی می‌سرودند (ر.ک: صفا، ۱۳۸۲: ۲۳۰) علاوه بر این که گروهی از آن‌ها موفقیت‌های قابل توجهی کسب می‌کردند، همچنان از آن‌ها به عنوان سراینده‌ای معتبر نیز یاد می‌شد. در این باره لازم است یادآور شویم که شاعران ایرانی مقیم هند با آنکه به اعتباری همگی از موقعیتی ممتاز و مناسب برخوردار بوده‌اند، با این حال در سروده‌هایشان غم و رنج دوری از وطن و سرزمین باستانی چشم‌گیر دارد. از آن جمله است؛ عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی که در ساقی‌نامه‌اش از غم دوری از وطن نالیده و آرزوی بازگشت به آن را کرده است (ر.ک: ورجاوند، ج ۲، ۱۳۷۷: ۳۰۲).

بسیاری به دلایل پناهندگی سیاسی و یا ملجأ مذهبی بودن این منطقه راهی دیار هند شدند و چون در شعر و ادبیات دستی داشتند به دربار تیموریان هند پیوستند. بنابراین هم همایون بابر و هم گورکانیان و تیموریان هند ایرانیان را به گرمی پذیرفتند. غزالی مشهدی یکی از این‌ها بود. او لقب اولین ملک‌الشعرایی دربار تیموریان هند را گرفت. ثنایی مشهدی نیز از همین شاعران نسل اول بود. به قزوین و به دربار شاه اسماعیل ثانی در سال ۹۸۴ هجری رفت و از وی حمایت می‌کرد. اما چون در ساقی‌نامه‌اش نامی از او نبرد. خشمگین شد و از بیم جان به هندوستان و دربار اکبر پیوست. در آنجا تحت حمایت ابوالفتح مسیح الدین گیلانی قرار گرفت و به مدح میرزا عبدالرحیم خان‌خانان پرداخت. دوبار دیوان خود را جمع کرد و دیباچه‌ای بر آن نوشت. هنر وی بیشتر در قصیده و مدح است. و اهمیت او در آن است که راهی نو در قصیده باز کرد و سبکی جدید با مضامین و نکته‌های لطیف بنیان نهاد. در سال ۹۹۶ هجری در لاهور درگذشت (ر.ک: عبدالرحمن، ج ۱، ۱۳۶۸: ۳۶۷؛ گلچین معانی، ج ۱، ۱۳۸۶: ۲۲۰ - ۲۱۹).

اسدیگ قزوینی نیز از قزوین به هرات رفت. پس از مدتی روانه‌ی هند شد و به دربار اکبرشاه و پس مرگ وی به ملازمت جهانگیر درآمد. در نویسندگی سرآمد بود. رساله‌ای مثنوی به عنوان

حالات اسدبیگ دارد که درباره رویدادهای سیاسی از کشته شدن ابوالفضل تا جلوس جهانگیر است (۱۰۱۱ - ۱۰۱۴ ه.ق).

عبدالنبی فخرالزمانی نیز از راه قندهار به لاهور می‌رود. در سال ۱۰۱۸ هجری به آگره، دربار جهانگیر می‌پیوندد. سه کتاب دستورالفصحا، نوادرالحکایات یا بحرالنوادر و تذکره میخانه را تألیف می‌کند. دیوانی شعری هم داشته و گاهی «نبی» تخلص می‌کرده است. (ر.ک: قزوینی، ۱۳۹۸: ۷۵۸ - ۷۸۳؛ سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۶۷ - ۱۸۵).

ملک محمد قمی ملقب به ملک الکلام متخلص به ملک از شاعران نامی است. در جوانی به کاشان رفت. چون بر اقران تقدم یافت، به دارالسلطنه قزوین رفت. در آنجا هم بر دیگران در شعر تفوق یافت و چون دچار خودبینی شد، شاعران او را هجو کردند. او در سال ۱۰۰۹ هجری پس از آن که خان خانان، احمدنگر را فتح کرد، خود را به ملازمت وی رسانید. در همان جا با عرفی، نظیری و شکیبی مصاحبت داشت. در راه سفر به مکه در بیجاپور با ظهوری ترشیزی دیدار کرد. آن دو با هم کتابی به نام گلزار ابراهیم عادلشاه تألیف کردند. شعر ملک در جوانی به طرز وقوع است و بقیه عراقی. وفات او در سال ۱۰۲۵ اتفاق افتاده و در بیجاپور دفن است. خواجه محمد حسین قزوینی از نیز شاعر و از ملازمان محمداکبر پادشاه بوده است. همچنین میرمحمد رفیع دستور قزوینی در هندوستان ملازم سرکار نواب آصف خان جاهی گردید.

نتیجه‌گیری

یکی از مناطقی که زیر نفوذ زبان، فرهنگ و هنر ایرانیان قرار گرفت و به شدت از آن تأثیر پذیرفت، شبه قاره و به ویژه سند بود. این سرزمین حاصلخیز و پرآب، بیش از یک هزار سال خود را وقف توسعه، گسترش و پرورش زبان علم، ادبیات، فرهنگ و اندیشه ایرانیان کرد. ورود زبان فارسی دقیقاً مشخص نیست که از چه زمانی آغاز شد، اما بر محققان پوشیده نیست که ورود این زبان، پیش از اسلام به دست تاجران ایرانی و پس از اسلام نخست به دست سربازان ایرانی در لشکر محمدبن قاسم و پس از آن از دوره مغول و تیموری با ورود ادبا، عرفا و درویشان ایرانی صورت گرفت. در میان عوامل نفوذ در شبه قاره، بدون تردید تأثیر افکار و زبان عرفانی مخصوص عرفا و درویشان ایرانی بویژه از قرن هفتم به بعد و آغاز سلسله‌های تصوف در ناحیه سند فراموش شدنی نیست. بنابراین زبان عرفان و زبان فارسی در کنار محافل سماع، رقص و موسیقی صوفیانه، چله و از این دست، از مشخصات درویشان این ناحیه در این دوره

زمانی است که آنان را از درویشان دیگر بلاد ممتاز می‌کند؛ درویشان و عارفانی چون سیدعلی عثمان هجویری (متوفی ۶۸۳ هـ)، شیخ فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸ هـ)، لعل شهباز قلندر (متوفی ۶۷۳ هـ) مخدوم نوح سهروردی (متوفی ۹۹۸ هـ) سچل سرمست (متوفی ۱۱۴۲ هـ). بنابراین می‌توان گفت از نگاه دیگر، عرفان، زبان صوفیه و مانیفست‌های فرهنگی و مذهبی نیز به نوبه خود در این منطقه، برای تبلیغ با ابزار زبان شیرین و شکرین فارسی در این پیوند فکری و فرهنگی که منبع هدایت و ارشاد مردم است، کوشیده است. به همین دلایل و همچنین به علت روابط بسیار دیرینه فرهنگی میان ایرانیان و ساکنان شبه قاره، نزدیک به ۹ قرن (۵ تا ۱۳ هـ/ ۱۱ تا ۱۹ م) زبان ادبی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، هنری، دینی، دیوانی و رسمی شبه قاره، فارسی بوده است. اما در دوره مورد بحث، اغلب مهاجران قزوینی بیشتر به اجبار و به خاطر تغییر و تحولات گسترده سیاسی ایران، منازعات و جدال‌های خونین مدعیان قدرت و فشار و محدودیت‌های مذهبی، ناچار به ترک مولد و زادگاهشان شده‌اند. بعضی از مهاجران به دلخواه خویش و با هدف دستیابی به شغل و موقعیت بهتر راهی هند شدند. در کنار دلایل سیاسی و مذهبی، اهداف معیشتی و رفاهی و تجاری از دیگر عوامل عمده مهاجرت قزوینی‌ها به سرزمین هند بود. از دلایل مهاجرت هندی‌ها به قزوین واقعه سیاسی پناهنده شدن همایون به قزوین و دربار بود و نیز موقعیت استراتژیکی و جغرافیایی شهر قزوین بخصوص قلعه‌های الموت که همیشه مأمنی امن برای فراریان سیاسی و سایرین ایجاد کرده و موقعیت راه‌ها و بازار خوب این منطقه موقعیت خوبی را برای تجار شبه‌قاره فراهم کرده بود. گاهی هم دیده می‌شد که عده‌ای با هدف علم‌آموزی و ادبیات راهی این دیار می‌شدند.

منابع

کتاب‌ها

براون، ادوارد (۱۳۷۵) *تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)*، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، تهران: انتشارات مروارید.

جعفریان، رسول (۱۳۷۸) *صفویه از ظهور تا زوال*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

جعفریان، رسول (۱۳۷۹) *صفویه در عرصه دین، فرهنگ، سیاست، جلد ۱*، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

- خواندمیر (۱۳۳۷) حبیب السیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران.
- روبرت رویمر، هانس (۱۳۸۰) / ایران عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.
- سبحانی، توفیق (۱۳۷۷) نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، تهران: انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- سیوریف، راجر (۱۳۷۸) / ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات مرکز.
- شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۶۷) مجالس المؤمنین، تهران: ابراهیم باسجی تبریزی.
- ظهورالدین، احمد (۱۳۸۵) تاریخ ادب فارسی در پاکستان، ترجمه و تحشیه دکتر شاهد چوهدری، جلد ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی.
- عبدالرحمن، سید صباح الدین (۱۹۷۳) بزم تیموریه، جلد ۱ و ۲، هند: مطبع معارف اعظم کده.
- فخرالزمانی، ملا عبدالنبی (۱۳۴۰) تذکره میخانه، با تصحیح و تنقیح و به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: نشر اقبال.
- فرشته، محمد قاسم هندوشاه (۱۸۶۸م) گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)، هند: بمبئی.
- کامی قزوینی، علاءالدوله بن یحیی (۱۳۹۵) تذکره نفایس المآثر، تصحیح سعید شفیعیون، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹) کاروان هند، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- مبارک، شیخ ابوالفضل (۱۳۷۲) اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، جلد ۱، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ملاکمال (۱۳۳۴) تاریخ صفویان، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک: چاپخانه فروردین اراک.
- نهاوندی، عبدالباقی (۱۳۸۱) مآثر رحیمی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: انجمن مفاخر فرهنگی.
- ورجاوند، پرویز (۱۳۷۷) سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، جلد ۲، تهران: انتشارات نشر نی.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۹) تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.

References

Books

- Abd al-Rahman, Sayyid Sabah al-Din (1973) Bazm Teymouri, Volumes 1, 2 and 3, India: Ma'aref Azam Kadeh Press.

Brown, Edward (1996) *History of Iranian Literature (from Safavid to the Present Age)*, translated by Dr. Bahram Meghdadi, Tehran: Morvarid Publications.

Fakhr al-Zamani, Mullah Abd al-Nabi (1961) *Pub Tazkereh*, corrected and revised by Ahmad Golchin Maani, Tehran: Iqbal Publishing.

Fereshteh, Mohammad Qasem Hindushah (1868) *Golshan Ebrahimi (Fereshteh History)*, India: Mumbai.

Golchin Maani, Ahmad (1990) *Caravan of India*, Mashhad: Astan Quds Razavi Publications.

Houshang Mahdavi, Abdolreza (1990) *History of Foreign Relations of Iran*, Tehran: Amirkabir Publications.

Jafarian, Rasoul (1999) *Safavid From Rise to Decline*, Tehran: Cultural Institute of Contemporary Knowledge and Thought.

Jafarian, Rasoul (2000) *Safavid in the field of religion, culture, politics*, Volume 1, Qom: Research Institute and University.

Kamiyeh Qazvini, Alaa al-Dawla Ibn Bani Yahya (2016) *Tazkereh Nafais al-Maathr*, edited by Saeed Shafi'iun, Tehran: Islamic Azad University Press.

Khwandmir (1958) *Habib Al-Seer*, under the supervision of Mohammad Dabirsiyaghi, Tehran.

Malakmal (1955) *Safavid history*, corrected and annotated by Ebrahim Dehgan, Arak: Farvardin Arak printing house.

Mubarak, Sheikh Abolfazl (1993) *Akbarnameh*, by Gholamreza Tabatabai Majd, Volume 1, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research Publications.

Nahavandi, Abdolbaqi (2002) *Maher Rahimi*, by Dr. Abdolhossein Navai, Tehran: Association of Cultural Honors.

Robert Roemer, Hans (2001) *Iran of the New Age*, translated by Azar Ahanchi, Tehran: University of Tehran.

Seurif, Roger (1999) *Safavid Iran*, translated by Kambiz Azizi, Tehran: Markaz Publications.

Shoushtari, Qazi Noorullah (1988) *Majalis al-Mo'menin*, Tehran: Ebrahim Basemji Tabrizi.

Sobhani, Tawfiq (1998) *A Look at the History of Persian Literature in India*, Tehran: Publications of the Secretariat of the Council for the Development of Persian Language and Literature.

Varjavand, Parviz (1998) *Qazvin History and Culture TV*, Volume 2, Tehran: Nashr-e Ney Publications.

Zohoruddin, Ahmad (2006) *History of Persian Literature in Pakistan*, translated and annotated by Dr. Shahed Chouhdari, Volume 1, Tehran: Humanities Research Institute Publications.

Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts
(Dehkhoda)

Volume 14, Number 52, Summer2022, pp.240-267

Date of receipt: 26/9/2020, Date of acceptance: 17/11/2020

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2022.690633](https://doi.org/10.30495/dk.2022.690633)

۲۶۷

The role of Qazvin geography between Iran and the subcontinent (Literary texts - Persian history)

Dr. Nasrollah Pourmohammadi Amlashi¹, Dr. Maryam Ghafourian²

Abstract

Qazvin has been a city of dignitaries throughout post-Islamic history. Until the time of the Timurid and Ilkhans, this city and its subordinate areas were a refuge for political fugitives and religious defendants. The geographical location of the city caused it to be noticed by Shah Ismail (Ismail I) and Shah Tahmasb (Tahmasb I) from the beginning of the Safavid rule. Shah Tahmasb chose it as his capital for various reasons. Given that the cultural-economic dimension of any city is subject to its political centrality, so the concentration of government and political power in Qazvin was very influential on the conditions of this city. After the transfer of the capital to Isfahan, the economic capability of the city declined. But it still retained its political and cultural role. However, due to the presence of religious scholars, poets, writers and officials of Qazvin, it played a key role in cultural-political and economic relations with foreign countries, especially the subcontinent, and also attracted dignitaries from other cities. At the same time, factors such as the formalization of Shiism religion, religious pressure (prejudice) and political power of this region, have been the most important reasons and the basis of cultural-political relations between Iran and foreign governments, especially the subcontinent in this era. Also, due to the spirit of religious tolerance of the Indian court towards the immigrants, each of them became an intellectual and cultural circle between Iran and the Land of India. On the other hand, the close relations and interactions between the lands of Iran and India throughout history are another proof of this claim; especially since the Persian language and literature during the time of the Timurid and Mongol of Iran and India had such a movement and authority that all reports and correspondence of the Indian government had to be written in Persian alongside the native language of India and Indian poets of the Timurid era in India were often bilingual. This encouraged the natives of the subcontinent to learn Persian, and according to historical evidence, Persian words in most of these places became synonymous with the native Indian words.

Keywords: Iran, Subcontinent, Geography of Qazvin, Cultural-historical relations, Persian literary-historical texts.

¹ . Associate Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin. Iran. Poor_amlashi@yahoo.com

² . Postdoctoral Researcher, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. (Corresponding Author) ghaforyanm@yahoo.com